

مر تضي حسينى دهكردى

سرگذشت آخريين كنفرانس آموزشي رامسر در دوران پهلوى

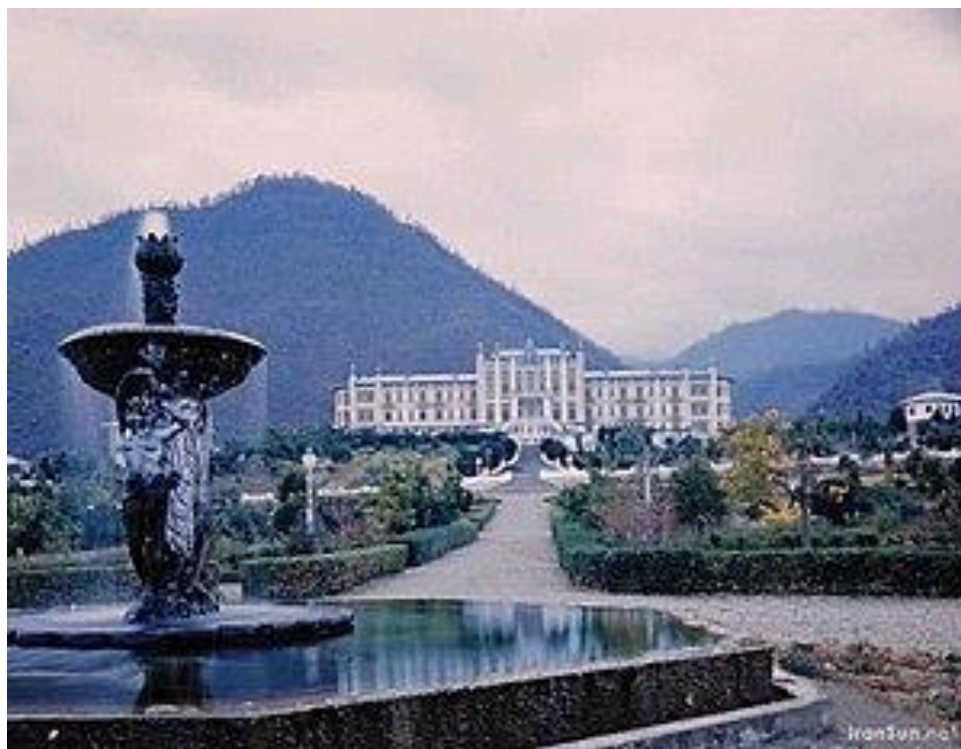


از مشخصه‌های بارز دوران «محمدرضا شاه پهلوی»، می‌توان از جشن‌های هنر شیراز و کنفرانس‌های آموزشی رامسر یاد کرد.

کنفرانس‌های آموزشی، همه ساله در ماه شهریور با حضور شاه و هیئت دولت و رؤسای دانشگاهها و دانشکده‌ها و کارشناسان برجسته آموزشی وزارت‌خانه‌ها و سازمانهای دولتی برای ۵ روز در هتل بزرگ رامسر تشکیل می‌شد و مسائل مختلف آموزشی کشور در زمینه تعلیمات ابتدائی، متوسطه، فنی و حرفه‌ای و آموزش عالی مورد بحث و گفتگو قرار می‌گرفت و با توجه به تحولات اقتصادی و اجتماعی کشور، سیاست‌های آموزشی مشخص می‌شد. متولی و اداره کننده این کنفرانس وزارت علوم و آموزش عالی بود و شرکت کنندگان طی مدت پنج روز، از بهترین و متنوع‌ترین پذیرائی‌ها برخوردار بودند.

در سال ۱۳۵۵ از دفتر دکتر احمد هوشنگ شریفی وزیر آموزش و پرورش به من که مسئول سازمان نوسازی مدارس وزارت آموزش و پرورش بودم اطلاع دادند که قرار است چند هفته دیگر به همراه وزیر و تنی چند از معاونان و کارشناسان مختلف آن وزارت‌خانه، در کنفرانس مزبور شرکت نمائید و از من خواسته شد که اطلاعات و مدارک مربوط به نارسائی‌های ساختمانهای مدارس ایران را تهیه و در کنفرانس مطرح کنم.

چند روز قبل از رفتن به رامسر، به ما اطلاع دادند که در جلسه مقدماتی که با حضور نخست وزیر در حزب رستاخیز تشکیل می‌شود حضور به هم رسانیم تا سیاست‌های دولت در مورد مسائل آموزشی کشور برای ما تشریح گردد و با آگاهی‌های بیشتری در جلسات کنفرانس شرکت کنیم.



هتل قدیمی رامسر

در این جلسه که با حضور نخست‌وزیر و چندتن از وزراء تشکیل شد، هویدا طی سخنان مشروحی اعلام کرد که با توجه به پیشرفت‌های عظیم مملکت در شئون مختلف و در آستانه وصول به دروازه‌های تمدن بزرگ، امسال کنفرانس رامسر، اهمیتی به مراتب مهم‌تر و حیاتی‌تر از گذشته داشته و شما باید در مدت اقامت خود در رامسر، کلیه هدف‌ها و سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی که مملکت ما را به سوی تمدن بزرگ رهنمون می‌شود تعیین کنید و دولت مصمم است که به هر شکل شده مصوبات این کنفرانس را به انجام برساند.

گو اینکه من به علت داشتن تفکرات چپ در دوره دانشجویی و عدم اعتمادی که به مسئولین داشتم، به این وعده و وعیدها امیدوار نبودم، اما ساده‌لوحانه اندیشیدم که شاید این بار واقعاً وضع متفاوت باشد و دولت تصمیم دارد که دریچه‌های جدیدی را به روی مسائل فرهنگی کشور بگشاید.

توضیح آنکه در آن سالها وضع ساختمان‌های مدارس بسی ناهنجار و تأسف‌بار بود. حدود ۱۱ میلیون دانش‌آموز در ۵۰ هزار مدرسه تحصیل می‌کردند که ۷ هزار باب آنها در ساختمانهای استیجاری قرار داشت. مدارس استیجاری عموماً ساختمانهای بسیار قدیمی و فرسوده‌ای در بافت شهرها بودند که به علت کمی میزان اجاره، مالکین آنها کمترین رغبتی به تعمیر آنها نداشتند و تعمیر آنها از بودجه دولت نیز خلاف قانون و مقررات

دولتی بود و همه ساله در ایام زمستان، بسیاری از کلاس‌ها خراب می‌شد و تلفات و صدمات فراوانی به بار می‌آورد که ساواک اجازه نمی‌داد اطلاع‌رسانی شود.



وضع ساختمانهای دولتی نیز چندان درخشان نبود. در حالی که در امریکا سرانه فضای آموزشی برای هر دانش‌آموز ۲۴ مترمربع، در کشورهای اروپای غربی و ژاپن حدود ۱۲ مترمربع، در شوروی و اروپای شرقی حدود ۸ مترمربع بود، در ایران برای هر دانش‌آموز فقط نیم مترمربع فضا وجود داشت. بسیاری از مدارس جنوب تهران و شهرهای آبادان، مشهد و کرمانشاه و دیگر شهرهای پرجمعیت، به صورت دونوبته، سه نوبته، چهارنوبته و حتی پنج‌نوبته اداره می‌شد و در نتیجه کیفیت آموزش در این نقاط بسیار نازل بود. در زمان وزارت «دکتر فرخ روپارسای» و «دکتر شریفی» بارها و بارها گزارش‌های مستند و هشیاردهنده‌ای به نخست‌وزیر و سازمان برنامه و بودجه ارسال شد که همگی بلااقدام باقی ماند و در نتیجه روزبه‌روز، این تنگناها و نارسائی‌ها شدیدتر و جدی‌تر شد و من با کوله‌باری از این نارسائیها و تنگناها به رامسر رفتم.

در روز نخست شاه جلسه را افتتاح کرد و اظهار امیدواری نمود که در این کنفرانس نتایج ملموس و مؤثری به دست آید. آنگاه شرکت‌کنندگان به ده کمیسیون تقسیم شدند و به کار پرداختند. دکتر شریفی، وزیر آموزش و پرورش و دکتر هاشمی معاون دانشسرای عالی تهران (دانشگاه تربیت معلم) و من و تنی چند دیگر در کمیسیون مربوط فضاهای آموزشی و ساختمانها و تجهیزات مدارس ایران شرکت داشتیم. در نخستین جلسه من شرح بسیار مفصلی متکی به آمار و ارقام در باب چگونگی وضع مدارس ایران^۱ ارائه دادم که آه از نهاد همه برآمد و همه اعضاء گروه متأثر و

^۱ - در سال ۱۳۵۶ وقتی دکتر منوچهر گنجی وزارت آموزش و پرورش را به عهده داشت، مجلس شورای ملی لایحه‌ای را تصویب کرد که وزارت آموزش میتواند از بودجه‌ها دولتی، مدارس استیجاری را تعمیر و ترمیم نماید.

ناراحت شدند و دکتر هاشمی که بیش از دیگران تحت تأثیر این نارسائی‌ها قرار گرفته بود از دکتر شریفی خواست تا از دکتر عبدالمجید مجیدی رئیس سازمان برنامه و بودجه بخواهد که در جلسه بعد از ظهر به جمع ما بپیوندد و این گزارش تکان دهنده با حضور او تکرار گردد، بلکه راه حلی برای رفع این نابسامانیها پیدا شود.

در جلسه‌ای که دکتر مجیدی شرکت نمود، من بار دیگر شرح تنگناها را به تفصیل بیان کردم. دکتر مجیدی نیز عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفته بود. گفت من هم به عنوان یک پدر و یک ایرانی از این همه نارسائی متأسفم، اما نمیتوانم از بودجه ارتش چیزی کم کنم و به آموزش و پرورش بدهم، اختیار با اعلیحضرت است، بعد راهنمائی کرد که شما شرح مختصری که از یک صفحه تجاوز نکند تهیه کرده و آنرا به کمیسیون قطعنامه کنفرانس بدهید تا به عرض شاه برسد و دستور لازم را صادر نماید. من مطالب مورد نظر را به وجه مؤثری تهیه کردم و پس از تأیید کمیسیون، آنرا به دکتر جواد مظلومان^۱ که دبیر قطعنامه کنفرانس بود دادم و او قول داد که آنرا در صدر مواد قطعنامه قرار دهد.

روز آخر کنفرانس که در حضور شاه و فرح و هیئت دولت تشکیل شد، نخست دکتر محمد باهری معاون فرهنگی وزارت دربار گزارشی دربارهٔ تعلیمات عالی کشور ارائه داد، سپس شخصی از حزب رستاخیز به نام دکتر کوهستانی به خواندن قطعنامه پرداخت.

من و دکتر هاشمی نزد هم نشسته بودیم و هر لحظه انتظار داشتیم که مسئلهٔ مربوط به فضاهاى آموزشى کشور مطرح شود و شاه تصمیم‌گیری نماید. اما متأسفانه در هیچ یک از مواردی که قرائت کرد، کمترین سخنی و حتی اشاره‌ای به نارسائیهای مدارس ایران به عمل نیامد.

من که در نهایت خشم و یأس و ناراحتی بودم، به دکتر هاشمی نگاه کردم و دیدم قطره اشکی به روی گونهٔ او روان است. قطعنامهٔ مزبور به حدی سست و بی‌معنا و بی‌ارزش و مبتدل بود که بنابه مثل معروف که می‌گوید: «آش آنقدر شور بود که آشپز هم به صدا درآمد». شاه از شنیدن مواد قطعنامه بسیار ناراحت و خشمگین شد و گفت چند روز نشستید و گفتید و برخاستید و به این نتایج پوچ و بی‌ارزش و تکراری رسیدید. آنگاه در میان بهت و حیرت حاضران دستور داد هیچکس به تهران نرود و جلسات کنفرانس تا اخذ نتایج مطلوب باید ادامه پیدا کند. بعد از سخنان شاه، سکوت عجیبی برقرار شد و نهایتاً هویدا گفت قربان چون هفته دیگر عید است (یکی از اعیاد مذهبی)

^۱ - دکتر جواد مظلومان به خاطر خوش خدمتی‌های خود، پس از چندی به معاونت وزارت آموزش و پرورش منصوب شد. بعد از انقلاب به فرانسه رفت و نام و نام خانوادگی خود را به: «سیروس آریامنش» تغییر داد و به نحو شدیدی بر علیه جمهوری اسلامی به فعالیت‌های سیاسی و روزنامه‌نگاری پرداخت. در نهایت او توسط عوامل نا شناس ترور شد و افسانهٔ زندگی او پایان یافت.

و قرار است مراسم سلام برگزار شود، اجازه بفرمائید ادامه کنفرانس در تهران باشد. شاه در نهایت بی میلی و خشم قبول کرد و جلسه پایان یافت.

چند روز بعد در تهران به ما اطلاع دادند که روز بعد در مجلس شورای ملی، کنفرانس آموزشی برگزار می شود و از ما خواستند در این جلسه شرکت نمائیم. در این جلسه دکتر منوچهر اقبال (نخست وزیر پیشین)^۱ نیز شرکت داشت. هویدا گفت به لحاظ تجربیات گرانبهائی که جناب آقای دکتر اقبال در مسائل آموزشی دارند، از ایشان خواسته شد تا سرپرستی کنفرانس را به عهده بگیرند.

وی حدود یکساعت در زمینه مسائل فرهنگی و آموزشی سخن گفت و بسیار هم زیبا و حرفه ای سخن گفت و قرار شد که از هفته بعد همه روزه صبح و بعدازظهر جلسات ما در مجلس شورای ملی به سرپرستی وی ادامه پیدا کند.

در نهایت تعجب و تأسف دیگر هیچ جلسه ای تشکیل نشد که نشد و آخرین کنفرانس آموزشی رامسر با آن همه هزینه و ریخت و پاش و بیا و برو، بدون اخذ کمترین نتیجه به پایان رسید، امیدها از بین رفت و بار دیگر تاریکی و جهالت بر روشنائی و خرد پیروز شد و نشانه های آشفتگی اوضاع و سرگشتگی رژیم و سقوط نهائی آن کاملاً مشهود بود.

^۱ - دکتر منوچهر اقبال که در زندگی فرهنگی و سیاسی خود مشاغل مهمی مانند وزارت بهداری، وزارت فرهنگ، نخست وزیری و ریاست دانشگاه تهران را به عهده داشت، از رجال بسیار مشهور عهد پهلوی به شمار می آمد.